

بی ارادگی روشنفکران انگلیسی

جورج اورول
ترجمه: شفق سعد

بیگمان بسیاری خوانندگان با اینجانب هم عقیده‌اند که یکی از معروفترین و پرفروذترین کتاب‌های منتشر شده در قرن اخیر «مزرعه حیوانات» اثر «جورج اورول» نویسنده انگلیسی بوده است. لیکن شاید ندانند که وی برای چاپ این کتاب با مشکلاتی جدی روبرو بود. در عمل در طول سال ۱۹۴۴ چهار ناشر انگلیسی بنابر توصیه وزارت اطلاعات انگلستان از چاپ کتاب در طول جنگ امتناع کردند و کتاب تنها چند ماهی پس از پایان جنگ و در تابستان سال ۱۹۴۵ چاپ شد. این اقدام ناشران انگلیسی بر «اورول» گران آمده و او در مقدمه‌ای بر «مزرعه حیوانات» این عمل را در کشوری که مدعی داشتن مطبوعات آزاد است تقبیح کرد. با این حال به دلایلی که تا به امروز مبهم مانده است، «اورول» از چاپ این مقدمه بر کتاب خودداری کرد و آن را به کنار نهاد. مقدمه فوق نخستین بار در سال ۱۹۷۱ در بین اوراق باقیمانده از یکی از شرکای ناشر اولیه کتاب یافته و پس از تأیید صحت آن توسط متخصصان در ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۲ در «ضمیمه ادبی تایم» منتشر شد، که ترجمه آن در زیر در دسترس خوانندگان «کلک» قرار می‌گیرد. توضیح دیگر را مقتضی نمی‌دانم جز آنکه از متن اصلی چند جمله‌ای را حذف کردم، که در آن‌ها «اورول» به رویدادهای داخلی انگلیس اشاره‌ای داشت که برای خوانندگان ایرانی ناآشنا بوده و نقل آن سردرگمی ایشان را موجب می‌گشت.

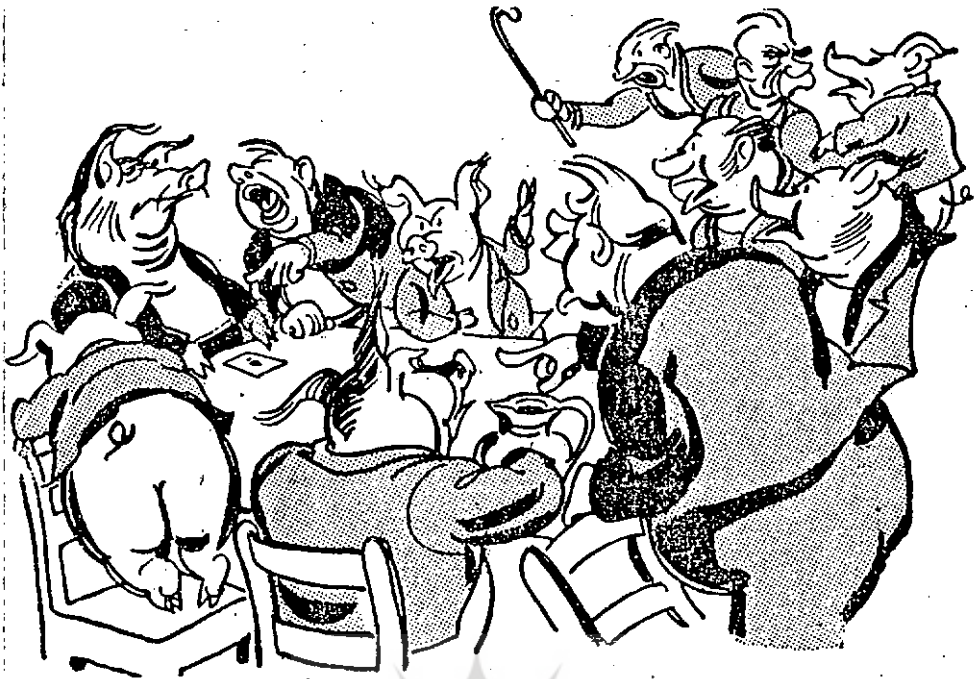
ایده اولیه این کتاب، نخستین بار در سال ۱۹۳۷ به خاطر من خطور کرد، ولی نگارش آن تا آخر سال ۱۹۴۳ طول کشید. به هنگام نگارش برای من واضح بود که انتشار آن با مشکل مواجه خواهد شد (علیرغم کمبود کنونی کتاب که «فروش» هر چه را که عنوان کتاب دارد، تضمین می‌کند.)، در عمل نیز چهار ناشر آن را رد کردند، که تنها یکی از آنها انگیزه مشخص اعتقادی داشت.

دوتای آنها برای سالها کتاب‌های ضد روسی چاپ کرده بودند و دیگری گرایش سیاسی مشخصی نداشت. یکی از ناشرین در آغاز کتاب را قبول کرد، ولی پس از انجام اقدام‌های اولیه تصمیم گرفت با وزارت اطلاعات مشورت کند. آنان نیز به او هشدار دادند، یا اینکه اکیداً توصیه کردند که از چاپ آن بپرهیزد. فرازی از نامه او چنین است:

«من عکس‌العمل یکی از مقامات مهم وزارت اطلاعات را در باره کتاب مزرعه حیوانات گوشزد کردم. باید اعتراف کنم چنین ابراز عقیده‌ای مرا سخت به تفکر واداشته است... اکنون متوجه می‌شوم که چاپ کتاب شما در حال حاضر می‌تواند عملی بسیار غیرعقلانه تلقی شود. اگر حکایت به گونه‌ای کلی دیکتاتورها و حکومت‌های دیکتاتوری را در بر می‌گرفت نشر آن اشکالی نداشت، ولی آنگونه که الان می‌فهمم، حکایت کاملاً پیشرفت امور در روسیه شوروی و دو دیکتاتور آن را دنبال می‌کند، و تنها می‌تواند به روسیه شوروی و نه هیچ رژیم دیکتاتوری دیگری اطلاق شود. نکته دیگر: اگر قشر مسلط در حکایت خوک‌ها نبودند، جنبه توهین آمیز آن کمتر بود.» تصور می‌کنم بدون تردید انتخاب خوک‌ها به مثابه قشر حاکم موجب توهین به بسیاری‌ها باشد، بخصوص آنانی که کمی هم حساس هستند، که بدون تردید روس‌ها واجد این خصیصه می‌باشند.

چنین چیزی نشانه خوبی نیست. اینکه یکی از ادارات دولتی به هر صورتی قدرت داشته باشد تا کتاب‌هایی را که هیچ بودجه دولتی به آن تعلق نمی‌گیرد، سانسور کند به وضوح غیر قابل قبول است (جز موارد امنیتی، که در زمان جنگ کسی اعتراضی بدان ندارد). ولی در موقعیت کنونی خطر اصلی برای آزادی بیان و اندیشه دخالت مستقیم وزارت اطلاعات یا مؤسسه رسمی دیگری نیست. اگر ناشران یا سردبیران خود را موظف می‌دانند تا موضوعات خاصی را منتشر نکنند، به دلیل ترس از محاکمه و زندان نیست، بلکه دلیل آن ترس از افکار عمومی است. در این کشور چنین روشنفکری بدترین دشمن نویسندگان و روزنامه‌نگاران است، و بنظر من درباره این واقعیت هنوز مباحثه‌ای در خور صورت نگرفته است.

* کاملاً روشن نیست که اصلاحیه پیشنهادی نظر شخصی آقای می‌باشد، یا بانی آن وزارت اطلاعات است؛ ولی بنظر می‌رسد که مهر دولت بر آن خورده است. [یادداشت اورول]



• طراحی « مزرعه حیوانات » برگرفته از چاپ یونانی کتاب ۱۹۵۱ م. ۱۳۳۰ ش.

هر شخص عادل‌لی که تجربه روزنامه‌نگاری هم داشته باشد، تأیید می‌کند که طی جنگ اخیر سانسور دولتی آنچنان آزارنده نبود. ماچندان در معرض «همکاری» مطلق گرایانه که می‌توانست معقول هم بنظر بیاید، نبودیم. مطبوعات برخی دلایل موجه برای اعتراض دارند، ولی در کل دولت رفتار قابل قبولی داشت و تعجب انگیز اینکه نسبت به عقاید اقلیت خوددار بود.

واقعیت آزاردهنده آن است که سانسور ادبی در انگلستان تا حد زیادی داوطلبانه است. بی‌آنکه نیازی به ممنوعیت دولتی باشد، عقایدی که محبوبیت عام ندارد مسکوت، و حقایقی که بیان آنها مرسوم نیست در پرده تاریکی مکتوم می‌ماند. هرکس که مدتی طولانی در کشوری دیگر زیسته است به مواردی برخورد کرده است که مطبوعات بریتانیا نسبت به اخبار مطرح روز- نمونه‌هایی که به دلیل ارزش کیفی‌شان می‌باید عناوین بزرگ خبری باشد - بی‌اعتنا بوده است. قابل ذکر آنکه دلیل این امر نه ممانعت دولتی، بلکه تفاهم پنهان عمومی مبنی بر آنکه این یا آن واقعیت «نباید» مطرح شود، بوده است.

علت این قضیه در بین روزنامه‌ها قابل درک است. مطبوعات انگلیس به غایت سانسورالیزه است، و مالک اکثر آنها اثر و تمندانی هستند که انگیزه‌های بسیاری دارند تا در مورد برخی عناوین مهم از جاده صدق و امانت عدول کنند. ولی نوع مشابهی از سانسور پنهان در کتاب‌ها و گاهنامه‌ها، همچنین نمایش‌ها، فیلم‌ها و رادیو اعمال می‌شود.

در هر زمانی نوعی تعصب عمومی وجود دارد، انبوهی از نظرات که پنداری همه آدم‌های درست اندیش باید بدون هیچ چون و چرایی آنها را قبول کنند. گفتن چنین یا چنان ممنوع

نیست، ولی گفته هم «نمی‌شود»، درست مثل اواسط عصر ویکتوریا که در حضور خانم‌ها کلمه شلوار ذکر «نمی‌شد». هر کس که به تعصب عمومی مرسوم تجاوز کند، متوجه می‌شود که با کارایی تعجب آوری خاموش خواهد شد. برای عقاید اصلی که همه پسند نیستند تقریباً هیچ جانه در مطبوعات عامه‌پسند و نه در گاهنامه‌های وزین گوش شنوایی وجود ندارد.

در حال حاضر تعصب عمومی رایج تجسین بی‌چون و چرای روسیه شوروی را خواهان است. این را همه می‌دانند، و تقریباً همه بدان عمل می‌کنند. هر انتقادی از رژیم شوروی، هر گونه افشای حقایقی که حکومت شوروی اختفای آن را مرجح می‌دارد، با احتمال قریب به یقین قابل چاپ نیست. و بسیار شگفت‌آور اینکه خوشامدگویی نسبت به متفق ما که به توطئه‌ای در سطح ملی تبدیل شده است، علیرغم سابقه طولانی تساهل روشنفکری اصیل در کشور اجزا می‌شود. ولی هر چند که مجاز نیستیم از حکومت شوروی انتقاد کنیم، دست کم برای انتقاد از خودمان آزادی معقولی وجود دارد. به زحمت کسی حاضر به چاپ حمله علیه استالین می‌باشد، ولی هر نوع حمله‌ای به چرچیل در کتاب‌ها و گاهنامه‌ها کاملاً مجاز می‌باشد. در تمام طول پنج سال جنگ که دو یا سه سال برای بقای ملی مبارزه می‌کردیم، تعداد بیشمار کتاب، اعلامیه و مقاله به هواداری صلحی سازشکارانه چاپ شده است، بی‌آنکه کسی مداخله بکند. و باید بیفزاییم که تعداد کمی چاپ این مطالب را ناپسند تلقی کردند. تا زمانی که به حسن اعتبار اتحاد شوروی دخلی ندارد، اصول آزادی بیان به نحوی معقول اجرا می‌شود. موضوعات دیگری نیز وجود دارند که ممنوعه می‌باشد، و من به برخی از آنها اشاره خواهم کرد. ولی جدی‌ترین آنها نحوه برخورد با اتحاد شوروی است که در سطح گسترده‌ای اعمال می‌شود. این مسئله ناخودآگاه است و متأثر از اعمال هیچ گروه فشاری نمی‌باشد.

دورویی طرفداران شوروی

بی‌ارادگی که بخش اعظم جامعه روشنفکری انگلیس در بلعیدن و تکرار تبلیغات روس‌ها پس از سال ۱۹۴۱ از خودشان نشان داده است، نباید موجب تعجب گردد، چرا که این گروه در موقعیت‌های پیشتر نیز به نحو مشابهی رفتار کرده است. دیدگاه روسی در مورد مباحث بحث‌انگیز یکی پس از دیگری بدون آنکه امتحان بشود، پذیرفته شده و با بی‌توجهی کامل نسبت به حقیقت تاریخی و یا ارزش‌های روشنفکری اشاعه داده می‌شود. برای آنکه مثالی زده باشم، بی‌بی‌سی بیست و پنجمین سالگرد ارتش سرخ را جشن گرفت. بی‌آنکه نامی از تروتسکی ببرد. این درست به آن می‌ماند که یادبودی برای نبرد ترافالگار برگزار کنیم بی‌آنکه نامی از ناخاندلسون ببریم. ولی این امر هیچ اعتراضی را در بین جامعه روشنفکری انگلیس برنینگیخت. در جریان جنگ‌های داخلی در کشورهای مختلف تحت اشغال، مطبوعات

انگلیسی تقریباً در همه موارد در کنار جناح‌های روسی قرار گرفته‌اند و جناح‌های مخالف را مورد تهمت‌های گوناگون قرار داده‌اند، و گاهی حتی مدارک موجود را کتمان کرده‌اند. نمونه بسیار مشخص آن کلنل میخائیلوویچ رهبر قومی یوگسلاو می‌باشد. روس‌ها که حامی مارشال تیتو بودند، میخائیلوویچ را به همکاری با آلمان‌ها متهم کردند. مطبوعات انگلیسی به سادگی این اتهام را تکرار کردند. به‌هوادارن میخائیلوویچ فرصتی برای پاسخگویی داده نشد و واقعیت‌های متناقض فرصتی برای چاپ نیافت. در جولای ۱۹۴۳ برای دستگیری تیتو آلمان‌ها مبلغ صد هزار سکه طلا جایزه تعیین کردند، و عین همین جایزه برای دستگیری میخائیلوویچ تعیین شد. مطبوعات انگلیس با سرو صدا موضوع جایزه تیتو را اعلام کردند، ولی فقط یکی از روزنامه‌ها (و با حروف ریز) از جایزه میخائیلوویچ ذکری کرد؛ و اتهامات همکاری وی با آلمانی‌ها ادامه یافت.

وقایع مشابهی در جریان جنگ داخلی اسپانیا رخ داد. در آن زمان نیز، مطبوعات چپ‌گرای انگلیس بی‌پروا تهمت‌هایی به جناح‌هایی از جمهوری خواهان که روس‌ها مصمم به درهم شکستن آن بودند، وارد می‌آوردند، و از چاپ هر نظری در دفاع از آنها، حتی به صورت نامه خودداری می‌کردند. در حال حاضر نیز هر انتقاد جدی از اتحاد شوروی ناخوشایند تلقی می‌شود، بلکه در عمل در برخی موارد وجود چنین انتقادی مخفی نگاه‌داشته می‌شود. برای مثال، اندکی پیش از مرگ، تروتسکی زندگینامه استالین را نوشته بود. قابل تصور است که در گل، کتاب خالی از تعصب نبود، ولی در هر حال قابل فروش بود. ناشری آمریکایی طبع کتاب را آغاز کرد و کتاب در چاپخانه بود - تصور می‌کنم چند نسخه‌ای هم برای بررسی به این و آن فرستاده شد - ولی در همان ایام اتحاد شوروی وارد جنگ شد. بدون فوت وقت کتاب را به کنار نهادند. حتی یک کلمه در این مورد در مطبوعات انگلیسی اظهار نشد، هر چند که به وضوح وجود چنین کتابی و سپس جلوگیری از چاپ آن، این ارزش را داشت تا چند سطر راجع به آن نوشته شود.

مهم است بین نوعی سانسور که جامعه روشنفکری ادبی انگلیس داوطلبانه بر خود روا می‌دارد، و سانسوری که گاهی توسط گروه‌های فشار اعمال می‌شود، فرق بگذاریم. نکته ننگین دیگر این است که به دلیل «گروه‌های ذینفع» برخی موضوع‌ها قابل بحث نیست. شناخته‌ترین نمونه آن جنجال حق امتیاز داروهاست. کلیسای کاتولیک نیز نفوذ قابل ملاحظه‌ای در مطبوعات دارد و می‌تواند تا حدی انتقادات نسبت به خود را خاموش سازد. چاپ مطلبی در مورد دخالت کشیش‌های کاتولیک در افتضاحات اجتماعی تقریباً بعید است، در حالیکه آنچه به کشیش‌های انگلیکن مربوط باشد در صدر اخبار قرار دارد. بسیار بعید است که تمایلات ضد کاتولیک را در صحنه نمایش و یا فیلم ببینیم. هر هنرپیشه‌ای به شما می‌گوید که هر نمایش یا فیلمی که با کلیسای کاتولیک شوخی کند در مطبوعات، با یکوت شده و شکست خواهد خورد.

ولی این موارد کم ضرر، و یا لاقابل قابل درک است. هر تشکیلات بزرگی تا جایی که بتواند از منافعش مراقبت می‌کند، و کسی نمی‌تواند نسبت به تبلیغات آشکار اعتراض کند. همانگونه که کسی انتظار ندارد که «دیلی رُکر» حقایق ناخوشایند درباره اتحاد شوروی چاپ کند، نباید هم انتظار داشت که «کاتولیک هرالده» به بدگویی از پاپ بپردازد. ولی در این صورت هر شخص صاحب تفکر ماهیت این دو روزنامه را خواهد شناخت.

مسئله نگران کننده این است که در جایی که به اتحاد شوروی و سیاست‌های او مربوط می‌شود، نباید هیچ انتقاد روشنفکرانه را انتظار داشت، و حتی در برخی موارد توقع صداقت از نویسندگان و روزنامه‌نگاران لیبرالی که کسی آنان را برای نفی عقایدشان تحت فشار نگذاشته است، امری بیهوده است. استالین قدیسی بری از خطاست و برخی جنبه‌های سیاست او نباید مورد بحث جدی قرار گیرد. این قانون از سال ۱۹۴۱ تقریباً در سطح جهانی مراعات می‌شود، ولی از ده سال پیش از تاریخ فوق، و با عمومیتی گسترده‌تر از آن‌چه که گاهی تصور می‌شود، جاری بوده است. در این مدت انتقاد از رژیم شوروی از موضع چپ، به زحمت گوش شنوایی می‌یافت. البته مقدار عظیمی ادبیات ضد روسی وجود داشت، ولی تقریباً تمام آن از موضع محافظه کارانه و آشکارا غیر صادقانه و کهنه بود و از انگیزه‌های پستی مایه می‌گرفت. درجانب دیگر سیلی برابر از تبلیغات عیناً غیر صادقانه به نفع روسیه وجود داشت، که مفهوم آن بایکوت هر کسی بود که می‌کوشید تا به شیوه فردی بالغ سؤالاتی مهم را به بحث بکشد.

البته امکان چاپ کتاب‌های ضد روسی وجود داشت، ولی در آن صورت مطمئناً تمامی نشریات وزین به شما واقعی نمی‌گذاشتند و یا آنکه عمداً نظرات شما را مخدوش جلوه می‌دادند. در ملاء عام و خلوت خاص به شما هشدار می‌دادند که چنین عملی «نباید بشود». حرف‌های شما احتمالاً صحیح، ولی «نابهنگام» بود و «ملعبه دست‌های» این یا آن محفل ضد انقلابی قرار می‌گرفت. معمولاً با عناوینی چون لزوم اتحاد فوری روس - انگلیس و شرایط بین‌المللی به دفاع از این طرز برخورد می‌پرداختند.

ولی مشخص است که همه اینها دلیل تراشی بود. در جامعه روشنفکری انگلیس، یا بخش اعظم آن، نوعی وفاداری ملی نسبت به اتحاد شوروی پدید آمده بود و در قلب‌هایشان احساس می‌کردند که هر نوع ابراز تردیدی نسبت به هوشمندی استالین عین ارتداد بود. معیارهای بررسی رخدادهای روسیه با رخدادهای سایر نقاط متفاوت بود. مخالفان مادام‌العمر مجازات اعدام، به ستایش اعدام‌های بی‌پایان در جریان تصفیه سال‌های ۳۸ - ۱۹۳۶ پرداختند، و مناسب‌تر دیدند تا وقوع قحطی را درهند منتشر کرده و در اوکراین مخفی سازند. این‌ها حقایق سالهای پیش از جنگ است. بطور حتم الآن جو روشنفکری بهتر نشده است.

مفهوم آزادی چیست ؟

حال دوباره به موضوع کتاب من بازگردیم . عکس العمل اغلب روشنفکران انگلیسی نسبت به آن خیلی ساده چنین است : « این کتاب هرگز نباید چاپ می شد. » به طور طبیعی منتقدینی که با فن تحقیر آشنایند بر پایه اصول ادبی بدان حمله خواهند کرد و نه از جنبه های سیاسی . آنان خواهند گفت که این کتابی کسل کننده و ابلهانه است و فقط مقداری کاغذ را هدر داده است . ممکن است همه این ها حقیقت داشته باشد ، ولی مطمئناً تمام ماجرا نیست . کسی فقط بخاطر بد بودن کتابی نمی گوید « هرگز نباید چاپ می شد. » همچنانکه روزانه خوراها مطالب بیهوده چاپ می شود و کسی را نمی آزارد . جامعه روشنفکر انگلیس - یا بخش اعظم آن - به این کتاب معترضند چرا که پیشوای آنان را بدنام می کند و از (دیدگاه آنان) به عوامل ترقی آسیب می رساند . اگر این موضوع عکس حالت کنونی بود آنان هیچ اعتراضی بدان نداشتند ، حتی اگر اشتباه های ادبی آن ده برابر حال بود . موفقیت کتابهایی که « باشگاه کتاب چپ » در این چهار پنج سال منتشر کرده نشان می دهد که آنان تاب تحمل آثار سخیف و ناسخته را دارند ، به شرط آنکه حرفی را که آنان دوست دارند بگویند .

در اینجا سؤال بسیار ساده ای مطرح است : « آیا هر نظری هر اندازه غیر مقبول - حتی احمقانه - قابل شنیدن است ؟ » این سؤال را اگر به طور کلی بپرسید تقریباً تمام روشنفکران انگلیس حس می کنند که باید پاسخ مثبت به این سؤال دهند . ولی چنانچه به شکل مشخص بپرسید : « با حمله به استالین چطورید ؟ آیا قابل شنیدن است ؟ » چنانچه اصلاً پاسخی بشنوید ، « منفی » خواهد بود . در چنین وضعی که به تعصب عمومی رایج تعدی شده است ، اصول آزادی بیان نادیده گرفته می شود . بنابراین وقتی از آزادی بیان و مطبوعات صحبت می شود ، مقصود آزادی مطلق آنها نیست . همیشه حدی از سانسور ، تا آنجا که جوامع سازمان یافته بتوانند تحمل کنند ، باید وجود داشته باشد ؛ و یا به هر حال وجود خواهد داشت . ولی همانطور که روزا لوکزامبورگ هم گفته است ، آزادی به معنای « آزادی برای سایر افراد » است . همین اصل در جمله مشهور ولتر نیز گنجانده شده است : « یا آنچه می گویی مخالفم ؛ ولی تا پای مرگ ایستاده ام تا تو بتوانی حرفت را بگویی . » اگر آزادی روشنفکران که بدون تردید یکی از نکات ممتاز تمدن های غربی است مفهومی داشته باشد ، آن مفهوم این است که هر کس مجاز است آنچه را حقیقت می پندارد ، بگوید و یا نسردهد ، به این شرط که گفته او به سایر افراد اجتماع آسیبی کاملاً عینی نرساند . تاکنون دموکراسی های غربی و شکل غربی سوسیالیسم این اصل را بدیهی پنداشته اند . همچنانکه پیش از این نیز اشاره کردم ، دولت ما نیز نشانه هایی از احترام به این اصل را ابراز کرده است . مردم نیز هنوز به گونه ای مبهم موافقت که « تصور می کنم هر کسی محق است تا نظر خود را داشته باشد (شاید تا حدی بدلیل آنکه آنان آنقدر به نظریه ها علاقه نشان نمی دهند که بخواهند نسبت به آنان تعصب نشان دهند) . جامعه روشنفکران ادبی و علمی تنها - در هر حال

عمده‌ترین - افرادی هستند که باید پاسداران آزادی باشند ، در حالی که اینان بنیانگذاران بی‌حرمتی به آزادی - چه در تئوری و چه در عمل - هستند.

یکی از پدیده‌های شگفت‌زمانه ما منکرین آزادی خواهی هستند . جدا از ادعاهای آشنای مارکسیسم که «آزادی بورژوایی» را توهم می‌شمارد ، امروزه تمایل گسترده‌ای وجود دارد که مدعی است دفاع از دموکراسی تنها با شیوه‌های مطلق‌گرا ممکن است . اینها استدلال می‌کنند که برای دوستداران دموکراسی اشکالی ندارد اگر دشمنان آن را با هر وسیله ممکن در هم بکوبند . ولی این دشمنان چه کسانی هستند؟

چنین وانمود می‌شود که این گروه فقط کسانی که آگاهانه و آشکارا به دموکراسی می‌تازند، نیستند بلکه همچنین شامل کسانی است که بنا پراکندن دکترین‌های اشتباه «بطور عینی» دموکراسی را با خطر مواجه می‌کنند . به بیان دیگر دفاع از دموکراسی یعنی نابود کردن استقلال تفکر . این استدلال برای توجیه تصفیه‌های روسیه بکار رفت . حتی پرشورترین هواداران روس‌ها نیز باور نداشتند که تمامی قربانیان ، اتهاماتی را که بدانان نسبت داده شده بود مرتکب ده بودند، ولی با داشتن عقاید و نظرات مخالف آنان «بطور عینی» به رژیم آسیب می‌رساندند ، بنا بر این عمل صحیح همین بود که نه تنها آنان را قتل عام کرده بلکه با اتهامات دروغ از آنان، هتک حرمت نیز کنند . استدلال مشابهی نیز بکار رفت تا دروغ‌های آگاهانه‌ای را که مطبوعات چپ در جریان جنگ داخلی اسپانیا به گروه‌های تروتسکیت و سایر اقلیت‌های جمهوری خواه نسبت دادند ، توجیه کنند. (...)

این افراد درک نمی‌کنند که در صورت تشویق شیوه‌های مطلق‌گرایانه توسط آنها ، روزی نیز خواهد آمد که همین شیوه‌ها علیه خود آنان بکار گرفته خواهد شد . اگر زندانی کردن فاشیست‌ها بدون محاکمه مرسوم گردد، شاید این روش فقط به فاشیست‌ها منحصر نشود .

اندکی پس از آنکه توقیف «دیلی ورکر» لغو شد ، من در کلاس کالج جنوب لندن برای مردان کارگر تدریس می‌کردم . حضار البته از طبقه کارگر و روشنفکران اقبال پایین طبقه متوسط تشکیل می‌شد - همان تیپ افرادی که معمولاً دیدن آنها در شعبه‌های «باشگاه کتاب چپ» عادی است - طی درس به آزادی مطبوعات نیز اشاره‌ای کردم . و در کمال شگفتی در پایان سؤالات بسیاری از من پرسیده شد که : آیا معتقد نیستم لغو توقیف «دیلی ورکر» اشتباه بزرگی بوده است ؟ وقتی دلیل آنها را پرسیدم ، گفتند که تردید بسیار در مورد وفاداری این روزنامه وجود دارد که در زمان جنگ قابل تحمل نیست . من به دفاع از روزنامه‌ای پرداختم که بارها مطالب کذب را دربارهٔ من منتشر کرده است . ولی این مردم از کجا این دیدگاه کاملاً مطلق‌گرا را آموخته بودند؟ با تقریب قریب به یقین از خود کمونیست‌ها!

احترام به عقاید و تحمل آنان ریشه‌های عمیقی در انگلستان دارد، ولی آسیب‌ناپذیر هم نیستند ، و تا حدی با تلاش آگاهانه باید آن را حفظ کرد . نتیجهٔ تبلیغ دکترین‌های مطلق‌گرا

تضعیف حسی است که بدان وسیله مردمان آزاد نظرات خطرناک را از غیر آن باز می‌شناسند. (....)

تضعیف سنت های آزادی خواهی

مهم است که دریابیم جو کنونی طرفداری از روس نشانه تضعیف عمومی سنت های لیبرالی غربی است. حتی اگر وزارت اطلاعات با دخالت علنی خود قاطعانه جلوی چاپ این کتاب را می‌گرفت، هیچ نکته نگران کننده‌ای برای توده روشنفکران انگلیسی به وجود نمی‌آمد. وفاداری بی‌چون و چرا نسبت به اتحاد شوروی تعصب زمانه ماست و هر جا که پای منافع اتحاد شوروی در میان است، آنان نه تنها سانسور را تحمل می‌کنند بلکه حتی تحریف عامدانه تاریخ را می‌پذیرند. مثالی می‌آورم. به هنگام مرگ جان زید، نویسنده «ده روزی که دنیا را تکان داد» - گزارشی دست اول از روزهای آغازین انقلاب روسیه - حقوق کتاب به حزب کمونیست بریتانیا منتقل شد، که معتقد مطابق وصیت زید بود. چند سال بعد کمونیست‌های انگلیسی، با دستکاری تمام در نسخه اصلی کتاب، حکایت کاملاً متفاوتی به وجود آورده و نه تنها هر اشاره‌ای را به تروتسکی حذف کرده، بلکه این معامله را حتی با مقدمه لنین بر کتاب نیز انجام دادند. اگر هنوز روشنفکران رادیکالی در بریتانیا وجود داشتند، این جعل محض در تمام نشریات ادبی کشور بر ملا شده و درباره آن بحث می‌شد. ولی دیدیم که بسیار کم - و در حد هیچ - بدان اعتراض شد. در نظر بسیاری روشنفکران انگلیسی این عمل کاملاً طبیعی بود. و چنین تساهلی یا دغلکاری محض بسیار بیشتر از تحسینی که این روزها نسبت به روسیه باب شده است، معنی می‌دهد. به احتمال قوی عمر این تحسین زیاد طول نخواهد کشید. چه بسا هنگامی که این کتاب منتشر شود، عقیده من درباره رژیم شوروی، به عقیده غالب بدل شود. ولی آیا فایده‌ای نیز از آن متصور است؟ تغییر یک عقیده تعصب آمیز با دیگری لزوماً نشانه هیچ‌گونه بهبودی اوضاع نیست چرا که دشمن مغزهایی است که همچون گرامافون عمل می‌کنند، موافقت یا مخالفت خود آنان نقشی ندارد تنها به نواختن صفحه‌ای که باب روز است بسنده می‌کنند.

من با تمام استدلال‌ها بر علیه آزادی اندیشه و بیان آشنا هستم. استدلالی که مدعی است چنین چیزی نمی‌تواند وجود داشته باشد، و استدلالی که مدعی است چنین آزادی نباید وجود داشته باشد. پاسخ من خیلی ساده است، آنها من را متقاعد نمی‌کنند، و برای دوره‌ای چهارصد ساله تمدن ما بر پایه نظریه‌ای متضاد بنا شده است، در طول دهسال گذشته من معتقد بوده‌ام که رژیم موجود در روسیه دز جمع رژیم‌های شیطانی بوده است، و خواهان حق ابراز این نظر خود هستم؛ علیرغم این واقعیت که در جنگی که مایلم برنده شوم رژیم اتحاد شوروی متحد ما بوده است. اگر بخواهم برای توجیه خود به یکی از بزرگان استناد کنم، جمله زیر را از نیلتون

برمی‌گزینم :

«قسم به قوانین آشنای آزادی باستانی.»

واژه باستانی بر این واقعیت تأکید می‌ورزد که آزادی روشن‌اندیشی سنتی است با ریشه‌هایی که بدون آن فرهنگ غربی با چنین تمایزی به زحمت پدید می‌آمد.

بسیاری از روشنفکران ما آشکارا از چنان سنتی روی برتافته‌اند. آنها این اصل را پذیرفته‌اند که به دلیل فواید سیاسی و نه ارزش‌های ذاتی به چاپ کتابی اقدام شود و یا از آن جلوگیری شود، تحسین شود و یا مورد لعن قرار گیرد. و دیگرانی که با این نظر مخالفند از روی جبن محض با آن موافقت کرده‌اند، نمونه این مورد صلح طلبان بشمار و بسیار پرسرو صدای انگلیسی هستند که از اعتراض نسبت به تمجید بیحدی که از نظامی‌گری روسی می‌شود، ابا دارند. مطابق نظرات این صلح طلبان هر نوع خشونت محکوم است، و به هنگام جنگ در هر موقعیتی از ما می‌خواستند که تسلیم شویم و یا دست‌کم به صلحی سازشکارانه تن دهیم. ولی چند تن از آنان موافقتند که جنگ چنانچه از طرف ارتش سرخ برپا شود، باز هم پدیده‌ای محکوم است؟ ظاهراً روس‌ها حق دفاع از خود را دارند، ولی چنین عملی از سوی ما گناهی است نابخشودنی. تنها یک توضیح برای چنین تناقضی وجود دارد؛ و آن تمایل جبرانه این جماعت برای همگامی با انبوه روشنفکران است، روشنفکرانی که میهن دوستی آنان بجای آنکه متوجه بریتانیا باشد، جانب اتحاد شوروی را می‌گیرد.

۷۳

من می‌دانم که روشنفکران انگلیسی دلایل فراوانی برای بی‌صدافتی و ترس خود دارند، و کاملاً به استدلال‌هایی که برای توجیه خود بکار می‌برند، آگاهم. ولی لااقل از تکرار مهملات تحت عنوان «دفاع از آزادی در برابر فاشیسم» دست برداریم. اگر آزادی مفهومی داشته باشد، کمترینش آن است که به مردم حرف‌هایی را بزنیم که مایل به شنیدن آن نیستند. مردم غادی هنوز به طور مبهم این دکتربین را باور دارند و بدان عمل می‌کنند. در کشور ما - این مسئله در همه کشورها یکسان نیست، در جمهوری فرانسه چنین نیست؛ و در ایالات متحده امروزه نیز چنین نیست - این آزادیخواهان هستند که از آزادی می‌ترسند و روشنفکران هستند که تفکر آزاد را آلوده می‌سازند؛ و هدف من از نوشتن این مقدمه آن است که توجه همگان را به این واقعیت جلب کنم.